

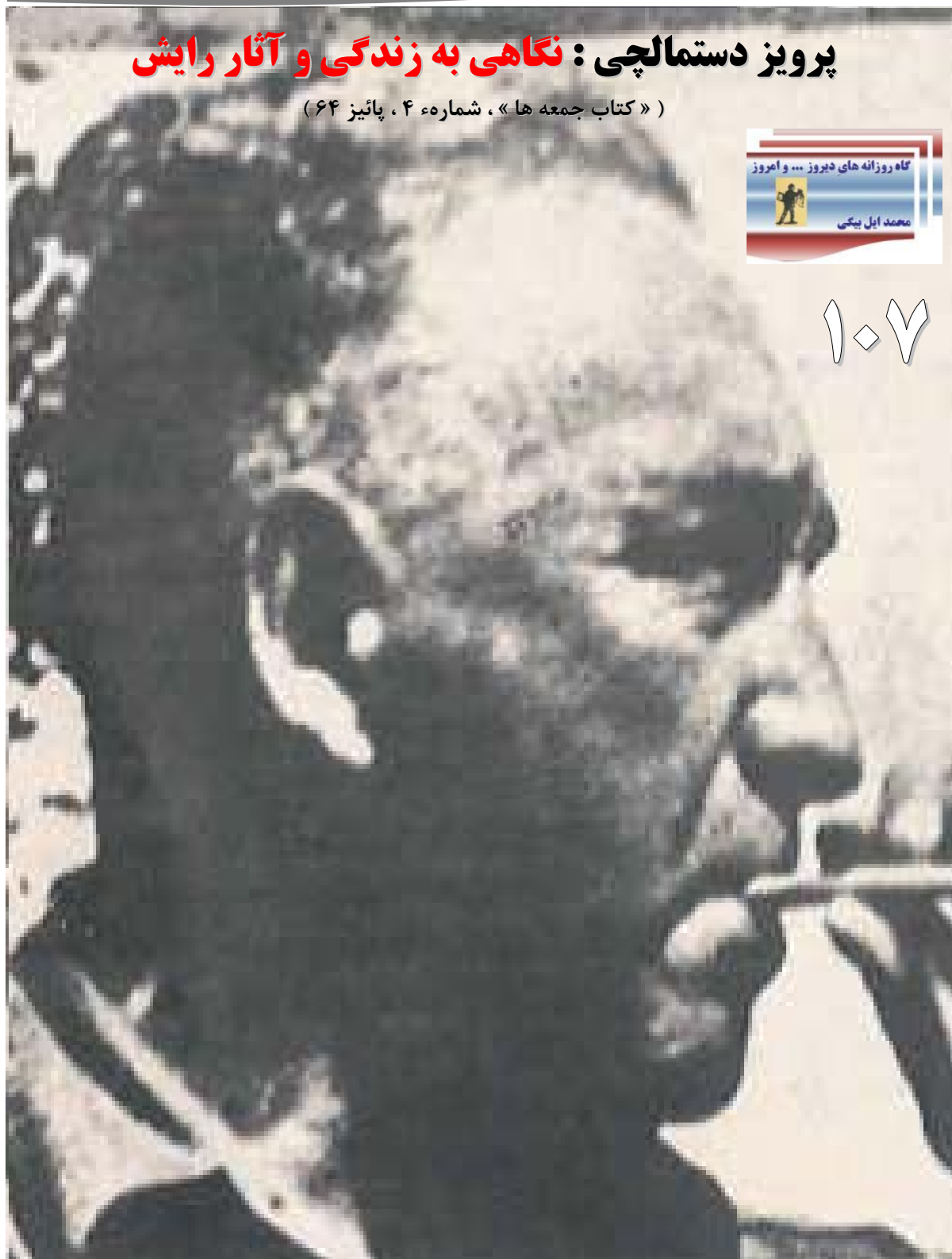
آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به تبلیغ و نه ...

## پرویز دستمالچی: نگاهی به زندگی و آثار رایش

( « کتاب جمعه ها » ، شماره ۴ ، پائیز ۶۴ )



۱۰۷



کتابخانه ما

۴



کتابخانه ما

۴

پائیز ۱۳۶۴

۳		با خوانندگان
۵	خاور	چهار طرح در نفی اعدام
۹	خ.ش	'بازهم در نفی حکم اعدام
۱۳	ب. دستمالچی	نگاهی به زندگی و آثار رایش
۲۳	ا. میرداماد	کلام و سیاست
۳۶	خاور	هنر گرافیک از دیدگاه چسب
۵۳		مرگ ایرج اسکندری:
۵۴		نامه فریدون کشاورز
۶۱	همایون ادیب	خطابه 'ماکسیم رودنسون
۶۵	(مترجم)	یادداشت خسرو شاکری
		نامه محمود بقراطی به کمیته
۶۷		مرکزی حزب توده ایران
۸۹		اخراج از حزب توده ایران
۹۱	خ.ش	پیرامون شیوه تولید آسیاشی
۹۴	ح. مرتضوی	حقانیت شیوه تولید آسیاشی (مازیار)
۱۱۳	ا.ح. گنج بخش	روند تحقیق فدرا لیسیم در هند
۱۴۵		معرفی کتاب و شعر

## نگاهی به زندگی و آثار رایش

### پیشگفتار

آشنائی من با نوشته‌های ویلهم رایش (Wilhelm Reich) ابتداء پس از انقلاب ایران شروع شد. در آن زمان، من در جستجوی پاسخی مناسب برای حرکت توده‌ها و "روشنفکران" به سمت راست بودم. موج عظیم انقلاب، بجای سازندگی، به ویرانگری گراشید. انقلاب که برای انسان‌ها و زندگی بود، نابودی انسان و زندگی را آغازید. و من نمی دانستم چرا؟ تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی و زیربنائی قادر به جوابگوئی این پدیده نبودند. لذا به جستجو پرداختم. من تا آن زمان، به عنوان یک منصرچپ به مطالعه علوم روانشناسی نپرداخته بودم، یا اگر مطالعه‌ای در این زمینه داشتم بسیار انسنگ و جزئی بود. همواره کوشیده بودم که مجموعه رفتار فرد و حرکت‌های اجتماعی را بر اساس روابط و مناسبات اقتصادی و وضع و احوال زیربنائی جامعه بررسی کنم. در انقلاب ایران شاهد بودم که چگونه انسان تحت نام انقلاب، یا مبارزه با ضدانقلاب، مبارزه با کافر و یا عامل بورژوازی و... سرانسان دیگری را بدون اینکه ختم به اروپا آورد، از تن جدا می کرد. نیروی تخریبی و میل به نابودی میلیون‌ها انسان که بر ضد هزاران انسان دیگر عمل می کرد، بسا آور نکردنی بود. جامعه ایران بر ضد استبداد شاه به پا خاست و او را سرنگون کرد، اما به دنبال مردی رفت که به مراتب آزا و مستبدتر بود. جامعه بر ضد شکنجه ساواک، در پشت درهای بسته، اعتراض می کرد. اما شکنجه از بین نرفت بلکه علنی شد. شلاق زدن، از پشت درهای بسته، به میدان‌های بزرگ شهر آورده شد. شکنجه جسمانی و روحی یک انسان، نام تجریز و حربه خود گرفت. هزاران نفر در میدان‌های شهر اجتماع کردند، تا با شور و شوق، تحقیر و شکنجه انسان دیگری را تماشا کنند. انسانی شکنجه می شد، انسانی شکنجه می کرد، انسان‌های دیگر، بالذات تماشاگر بودند.

چرا؟

خلخالی ، در رکاب " امام " خمینی ، یکی از رهبران و سمبل های جامعه شد. در آن زمان گفته می شد که تعداد طرفداران او در سراسر ایران به " چند " میلیون می رسید .

چه چیز خلخالی مورد پذیرش میلیون ها طرفدار را وپود؟ برنامه سیاسی اقتصادی - اجتماعی او برای یک زندگی بهتر؟ کدام برنامه ، یا خشونت او ، بربریت اش ، رفتار مقتدر و مستبدانه اش ، بیرحمی ، کین و حس انتقام جوئی اش و... آیا این ویژگی های او بود که هزاران هزار نفر را مجذوب خود می کرد؟ اگر آری ، چرا ؟

چرا اکنون هزاران هزار جوان ، به جای زندگی ، راه مرگ را در پیش می گیرند . کشتن کور خودی یا دیگری . در هر حال ، این زندگی یک انسان است که از میان می رود . و انسان تنها یک بار حق زیستن دارد . مکانیسم های روانی این نیروی تخریبی ، این نابودی زندگی خودی و دیگری در کجاست ؟ آیا این میل به نابودی و تخریب ، تحت هر نام و بهانه ای ، و تحت هر مکتب و ایدئولوژی ، میلی طبیعی در انسان است ، یا اینکه در اوضاع و احوال اجتماعی ، خانوادگی و سیاسی ویژه ای ، ابتداء پس از تولد ریخت می گیرد . در پی یافتن پاسخی مناسب ، با نوشته های ویلهم رایش آشنا شدم و اینک مختصری از زندگی پرتلاش و بارور او .

ویلهم رایش در ۲۴ مارس ۱۸۹۷ در دویزوا ، قریه کوچکی در بخش شرقی گالیسی ، در لهستان امروزی ، در خانواده ای مرفه به دنیا آمد . خانواده او ، اندکی پس از تولدش به منطقه بوکوفینا ، بخش اوکرائینی اتریش آن زمان ، که امروز بخشی از خاک اتحاد جماهیر شوروی است ، مهاجرت کرد . پدر و مادر او از خانواده ای یهودی بودند . هر چند که خانواده اسم " یهودی بود ، ولی ابا " تعصبت تاثیر آداب و سنن خشک مذهبی قرار نداشت ، و لذا ویلهم و برادرش روبرت ، ابا تعلیم و تربیت مذهبی نداشتند . پدرش مردی بسیار خشک ، خشن و مقتدر بود ، که به قول رایش ، همسر و فرزندانش را هم ، مانند کارگران مزارع اش ، شدیداً " زیرستم می گرفت . رایش ، برعکس پدرش ، به مادرش علاقه بسیار داشت .

او از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷ تحت نظر دو معلم خصوصی درس مسی خواند و در سال ۱۹۱۵ دوره دبیرستانش را به پایان رساند . رشته های مورد علاقه او در این دوران زبان و ادبیات آلمانی ، زبان لاتین و علوم طبیعی بودند . رایش اندکی پیش از اتمام دوره دبیرستان پدر و مادرش را از دست داد . مادرش خودکشی کرد . رایش شدیداً " تحت تاثیر این رویداد قرار گرفت . و تا آخر عمر در این مورد همواره وجدانی

ناراحت داشت. زیرا همو بود که رابطه عاشقانه مادر را با یکی از معلم های خصوصی اش برای پدر فاش کرده بود. امری که منجر به خودکشی مادر شد. پدر او، لئون رایش، در سال ۱۹۱۴ بر اثر ابتلا به بیماری سل فوت کرد و رایش مجبور شد همپای گذراندن دوره دبیرستان، املاک رانیز اداره کند. این وضع همچنان تا سال ۱۹۱۵، جنگ جهانی اول، ادامه یافت، تا اینکه بر اثر جنگ تمامی املاک پدری ویران شد.

رایش از سال ۱۹۱۶ تا پایان جنگ با درجه ستوانی در ارتش آتریش خدمت کرد و سه بار به خط اول جبهه در ایتالیا فرستاده شد. جنگ تأثیری تعیین کننده بر روی او و آینده اش گذارد. او بعدها، سال ۱۹۲۲، درباره این تأثیرات چنین نوشت:

" کسی که در جنگ شرکت کرده است می داند که بذله ها و فحش های رکیک جنسی در سربازخانه ها، در کازینوها، در میدان های مششق، و در میان افسران چه نقشی دارند. تقریباً تمامی تم های مسورد گفتگو درباره فاحشه ها و همخواهی است ..."

و سپس چنین ادامه داد: " کسانی که از نظر روانشناختی دارای رابطه طبیعی جنسی هستند، جنگ را رد می کنند. برعکس وحشی ترین جنگ طلبان کسانی بودند که دارای این رابطه طبیعی نبودند و بی زن صرفاً به عنوان " آبریز" نگاه می کردند. بیماران روانی مبتلا به سادسم و همچنین افرادی با شخصیت های فاسد از طرفداران بسیار خوب و سرسخت ایدئولوژی جنگ هستند. اگر نیاز عده کمی از رهبران به قدرت قادر نمی شد به وحشیگری خفته در افراد پیوندد بخورد، این بربریت جنگ جهانی غیر ممکن بود."

او پس از اتمام دوره خدمت سربازی، بی پول و بدون شغل، به وین رفت و همراه برادرش و دوستی دیگر، خانه ای محقر به اجاره گرفت. از زمستان ۱۹۱۹ - ۱۹۱۸ وارد دانشگاه وین شد. ابتدا، حقوق می خواند، ولی پس از شش ماه رشته اش را تغییر داد و در دانشکده پزشکی وین ثبت نام کرد. دانشجویانی که در جنگ شرکت کرده بودند، اجازه داشتند دوره پزشکی را بجای شش سال در چهار سال تمام کنند. او پس از چهار سال، در ژوئیه ۱۹۲۲، رشته پزشکی را با درجه دکترا به پایان رساند. رایش در سال دوم تحصیلش (۱۹۱۹) " سمینار دانشجویی وین در جنسیت شناسی ( سکسولوژی )" را سازماندهی و هدایت کرد. هدف او از این کار بر گردن خلائقی بود که در این زمینه در رشته پزشکی وجود داشت. در سال ۱۹۲۰ پس از گذراندن یک دوره کوتاه روانکاوی نزد پال فیدر، با این که هنوز دانشجوی بود، به عضویت " جامعه روانکاوی وین " که تحت سرپرستی زیگموند فروید قرار داشت، درآمد. از متفکرین مورد علاقه او در این دوران مانی

توان از فریدریش نیچه نام برد. کتاب دیگری که رایش را شدیداً تحت تاثیر قرار داد، تاریخ ماتریالیسم نوشته فریدریش آلبرت لانگه بود که برای اولین بار در سال ۱۸۶۶ منتشر شده بود. اما ویلهلم رایش پیش از همه تحت تاثیر فروید قرار داشت. نخستین دیدار او با فروید در ژانویه ۱۹۱۹ روی داد، یعنی هنگامی که رایش برای "سمینار دانشجویی جنسیت‌شناسی" در صدد یافتن کتاب و دیگر اسناد و مدارک بود. او بعدها درباره این دیدار چنین نوشت: "قبوی ترین و طولانی ترین تاثیر فروید در شخصیت من داشت... فروید گونه دیگری بود و بیش از هر چیز دیگر رفتار او سادگی وجود داشت... فروید با من مانند یک انسان معمولی حرف زد... من با ترس آمده بودم و خوشحال و خوشبخت از پیش او رفتم."

ولی فروید برای رایش فقط یک انسان خوب نبود. فروید در نظر او یک نظریه پرداز بسیار بزرگ نیز بود. علم روانشناسی و روانکاوی در آن زمان از هر طرف مورد حمله قرار داشت و به منظور رد آن اغلب، از سوی علوم دیگر این پرسش مطرح می شد که آیا اصولاً روانشناسی می تواند دارای پایه های علمی متکی به علوم طبیعی باشد؟

"فروید خود را درگیر این پرسش های جستارین نمی کرد و مشاهده های بالینین را بی دغدغه خاطر منتشر می ساخت. او بحث های فیلسوف مابانه را دوست نمی داشت. ولی ما می دانستیم که برای اولین بار در تاریخ علم روانشناسی، در ارتباط با علوم طبیعی کاری کردیم. فروید می گفت: "مانمی توانیم به این انرژی حیاتی - نیروی غریزی (Triebe) دست یابیم. آنچه که ما حس می کنیم، صرفاً "منتجات این نیروی حیاتی هستند. از جمله تصورات جنسی و حالت های احساسی و عاطفی بسیار شدید. خود این انرژی حیاتی در اعماق بیولوژیکی ارگانسیم قرار دارد... ما فشار بسیاری تشنج زدائی را احساس می کنیم ولی نه خود نیروی حیاتی را."

"این افکار بسیار عمیق بودند و برای دوستان و دشمنان علم روانکاوی نامفهوم ماندند. این افکار پایه های تفکرات متکی به علوم طبیعی ای را بنا نهادند که بر اساس آنها مطمئناً می توان ساختمان را بنا کرد."

رایش در سال ۱۹۱۹ با بانوانی پینک، دانشجوی رشته پزشکی ازدواج کرد. هر دو از کوشندگان جنبش سوسیالیستی در اطریش بودند. در همین سال بود که او همکاری منظم خود را با "مجله بین المللی روانکاوی" آغازید. در سال ۱۹۲۲ پرفسور زیگموند فروید پلی کلینیک روانکاوی را دادر کرد. رایش یکی از بهترین دستیارهای او بود.

در سال ۱۹۲۸ به سمت معاون مدیریت این پلی کلینیک برگزیده شد. او در سال ۱۹۲۳ اولین اثر مهم خود در زمینه روانکاوی را در مجله

علوم جنسی تحت نام " درباره نیروهای انرژی " نشر داد.

رایش در این سال ها شدیداً " تحت تاثیر انقلاب روسیه و جنبش های سیاسی طبقه کارگر در اروپا قرار داشت . بین سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۳ ، ابتداءً در وین و بعداً در برلین ، فعالانه در تربیت سیاسی و اجتماعی جوانان و همچنین سازماندهی آنان ، بوسیله کارگران و دانشجویان شرکت جست . در سال ۱۹۲۴ به عضویت حزب کمونیست آتریش درآمد . فعالیت های سیاسی و اجتماعی رایش برای اوسرچمه ای برای پژوهش های علمی در زمینه عصیت شناسی شدند . در این سال ها بود که او در مجله های مربوط به مورپزشکی ، روانکاوی جنسیت شناسی دست به انتشار یک سلسله مقالات زد که از آن جمله اند تجزیه و تحلیل شخصیت ، روانشناسی توده ای فاشیسم ، عمل کرد ارگاسم .

انتشار عمل کرد ارگاسم خط فاصلی است بنیادین میان نظریه او نظریه فروید درباره منشاء " نیروی مخرب " و " فریزه " میل بسه مرگ .

رایش معتقد است که در هر انسان یک انرژی ، انرژی زندگی وجود دارد که عمدتاً " امکان بیان خود را از طریق امیال جنسی می یابد ، و هرگونه سرکوب این امیال طبیعی در انسان ، بویژه در دوران کودکی ، مانع بیان آزاد این انرژی زندگی و شادی بخش می شود . نتیجه این سرکوب امیال طبیعی ، تبدیل شدن این انرژی زندگی سازه عکس خود ، یعنی یک نیروی تخریبی است . این نیروی تخریبی می تواند عمدتاً " درد و جهت ، درون گرا و بیرون گرا ، عمل کند . درون گرا ، از طریق ایجاد بیماری های جسمانی ، روانی ، روان جسمانی ، و حتی میل به نابودی کل فرد در اشکال گوناگونش که قادر است بیان مشخص و توجیه " خردگرایانه " خود را در ایدئولوژی ها و مکتب های گوناگون بیابد . برون گرا ، از طریق میل به تخریب و نابودی محیط زندگی و انسان های دیگر ، و این نیز در قالب مکتب ها و ایدئولوژی های گوناگون اشکال بیان متفاوت و " بخردانه " به خود می گیرد . فاشیسم ، نژادپرستی ، ناسیونالیسم راست افراطی از طریق بسه حرکت در آوردن این نیروی مخرب که نتیجه سرکوب امیال افراطی توده های انسانی است و هدایت و توجیه و حقانیت و قانونیت دادن به آن ، قادر به تأمین حاکمیت خود و از میان بردن هزاران هزاران ، و شاید میلیون ها ، انسان دیگر توسط توده های میلیونی می شوند . رایش برخلاف فروید ، این نیروی مخرب را ، نیروی طبیعی و موجود در طبیعت بشری نمی دانست ، بلکه بر آن بود که سامان خانوادگی و جامعه صاحب اقتدار ، و همچنین سامان غلط و غیردمکراتیک سیاسی ، به اضافه آداب و سنن خشک و عقب مانده مذهبی و نیز تصمیمات ارتجاعی

کلیسا در مورد سرکوب امیال طبیعی انسان ها ، از جمله عوامل تعیین کننده ای هستند که مانع بیان خودجوش و زندگی بخش این " انرژي زندگی " می شوند ، و آن را به نیروی عکس خود بدل می کنند . راییش حل این مشکل را در گروزدودن ناهنجاری های روانی فرد و همچنین حل مشکلات فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی جامعه در ابعاد بسیار وسیع آن می دید . لذا او در عین اینکه به معالجه افرادی پرداخت ، از کوشندگی سیاسی با زنجی ایستاد .

راییش از حدود سال های ۲۷ - ۱۹۲۶ ، در وین به مطالعه آثار مارکسیستی دست زد . آثار مارکس را انگلس مطالعه می کرد ، و نیز آثار لنین را . او ماتریالیسم تاریخی را روش تحقیقی ( جستار ) بسیار علمی و خوبی شناخت . او در کارهای تحقیقی و تئوریک خود از این روش بهره می جست .

در سال ۱۹۲۹ کتاب ماتریالیسم دیالکتیک و روانکاوی او ، که کوششی در پیوند میان تئوری های مارکسیستی و علم روانشناسی است در مجله Pod Swom:Marxisma ، چاپ مسکو منتشر شد .

در همین سال او به منظور مشاهده دستاوردهای انقلاب روسیه در زمینه علوم تربیتی و دیگر گونی های نظام جدید در امرنرفی سرکوب امیال طبیعی و جنسی کودکان و جوانان ... به اتحاد جماهیر شوروی سفر کرد و در آکادمی های بسیاری درباره " علم جامعه شناسی و روانشناسی " ، " نحوه جلوگیری از عصیت " سخنرانی کرد ؛ و از مهد های کودک و کودکان های زیادی دیدار کرد . با مسئولان امور تربیتی آنجا آشنا شد ، و روزها با آنها به بحث و گفتگو نشست . در این سفر ، و پس از دیدن ، شنیدن و بحث و گفتگوهای بسیار به این نتیجه رسید که آنچه در زمینه تعلیم و تربیت و بویژه برخورد با امور جنسی کودکان و سرکوب امیال طبیعی آنها در شوروی موجود بود ، تفاوتی بنیادین با اخلاق و معیارهای جامعه سرمایه داری نداشت . او بعد ها ، در سال ۱۹۳۵ ، در کتاب انقلاب جنسی ، در مورد مشاهدات خود در شوروی و درباره برگشت مجدد به سیاست عقب گرا در شوروی در زمینه تعلیم و تربیت و سرکوب امیال طبیعی کودکان و جوانان و ... از جمله چنین نوشت :

" در چند سال اخیر ، اخبار پیرامون سیاست های فرهنگی عقب گرا و عقب مانده در شوروی دائما " در حال افزایش بوده اند ، اخباری که هر آمیدی را از میان برمی دارد ... در ژوئیه ۱۹۳۴ ... پاراگراف مربوط به مجازات همجنس گرائی را دوباره تصویب کردند ... در سال های اخیر ... با سقط جنین هر چه بیشتر مبارزه شده است ... خانواده های جباری را دوباره به پا داشته اند ... روش های آموزشی و تربیتی هر چه بیشتر مقتدرانه می شوند ... ایدئولوژی تارک دنیا ئی اشکال هر چه حادثتری به خود می گیرد ... ما می دانیم که مسیر خوگردانی زندگی اجتماعی به نفع اداره مقتدرانه جامعه تغییر کرده است .



رایش در سال ۱۹۳۰ به برلین مهاجرت کرد. و در آنجا محیط را برای ادامه فعالیت در زمینه های پزشکی، روانشناسی و سیاست، بسیار آماده یافت. در آنجا، او با آریک فروم، زیگفرد پرنفلد و اتو فنیشل همکاری بسیار نزدیک داشت و به اتفاق آنان جمع روانشناسان ما ترالیست دیالکتیک را پایه گذاشت. از جمله فعالیت های دیگر او در آن سال می توان از سخنرانی های متعدد او در "جامعه پزشکان سوسیالیست" و همچنین "مدرسه کارگری مارکسیستی"، درباره علم روانشناسی و پایه های روانی حرکت فاشیسم، نام برد. او در سال ۱۹۳۱ "اتحادیه سیاست امور جنسی پرولتاریائی" سراسری آلمان را در درون حزب کمونیست آلمان بنیاد نهاد، که در مدتی بسیار کوتاه تعداد اعضایش به بیش از ۲۰۰۰۰ نفر رسید. علت تاسیس این اتحادیه، اعتقاد عمیق رایش به ایسین امر مهم بود که بدون برطرف کردن ناهنجاری های روانی فرد و بدون دستیابی به یک سامان کلی اجتماعی برای زدودن ناهنجاری های روانی کل جامعه، نمی توان در فرد و جامعه دگرگونی بنیادین و انقلابی بوجود آورد و از حرکت توده ها به طرف فاشیسم جلوگیری کرد.

در سال ۱۹۳۲ کتاب پیدایش اخلاق اجباری جنسی اش نشر یافت. او در این کتاب با تکیه به کارهای علمی پژوهشگران معتبری چون مالدینووسکی درباره ساکنین جزیره تروبیانند، شدیداً به اخسلاق معتبر جامعه بورژوازی در زمینه امور جنسی، تربیتی و سرکوب امیال طبیعی کودکان و نوجوانان، حمله برد. مالدینووسکی از تحقیقات خود که رایش از آن بهره بسیار گرفته است، به تجزیه و تحلیل روابط و مناسبات جامعه ما در شاکی در میان ساکنان جزیره تروبیانند و گذار آن به جامعه مقتدرانه ئیدر شاکی پرداخت و نشان داد که گذار به چنین جامعه صاحب اقتداری و حفظ آن بدون سرکوب امیال طبیعی انسان ها و نیازهای آنها غیر ممکن بوده است. او در تحقیقات خود نشان داد که در میان ساکنان آن جزیره، بخاطر عدم سرکوب امیال طبیعی انسان ها، از تعارض، تجاوزات جنسی، جنایت، میل به نابودی زندگی خود و دیگران و ده ها ناهنجاری فردی و اجتماعی دیگری که برپایه سرکوب خواست های طبیعی انسان ها بوجود آمده بودند، اثری وجود نداشت.

در همین سال بود که رایش در نظاهرات روز کارگر، اول ماه مه با همسر دیگر خود الزالیند نیرگ آشنا شد. او در ژوئیه سال ۱۹۳۳ کتاب معروفش تجزیه و تحلیل شخصیت را منتشر کرد. در این سال ها (۱۹۳۳ - ۱۹۳۰) او شاهد رشد سریع فاشیسم از یک طرف و فلجی کل جنبش چپ از طرف دیگر بود. او در این دوران برای مبارزه برضد فاشیسم و جلوگیری از رشد آن و ممانعت از گرایش سیاسی کارگران به طرف آن، دست به انتشار یک سلسله مقالات زد و همچنین سخنرانی

های بسیاری را در همین زمینه سازمان داد. او نتیجه تجربیات و پژوهش‌ها و مشاهده‌های خود در این دوران را در کتاب **روانشناسی توده‌های فاشیسم** به رشته تحریر درآورد (اوت سال ۱۹۲۳). رایش در این کتاب تاکید داشت که فاشیسم در اوضاع آن روز بیان مشخصی وضع عمومی اکثریت انسان‌ها نیستی بود که سال‌های میل آن‌ها به زندگی از طریق ارگان‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، خانوادگی و بویژه کلیسا، سرکوب شده بود، و بنا بر این، زمینه‌ی رشد فاشیسم نه از نظر زمانی و نه از نظر جغرافیایی محدود نبود. در آن سال‌ها پرسشی برای رایش اهمیت اساسی پیدا کرد، پرسشی که اغلب دماغیون آن دوران قادر به پاسخگویی آن نبودند: چرا اغلب استدلال‌های فردگرایانه و علمی، در میان توده‌های مردم، در تقابل با ایدئولوژی‌های "معجزه‌گر" موفقیتی ندارند؟ رایش در اینجا از واژه "معجزه" استفاده می‌کند زیرا می‌خواست مخرج مشترکی از نمای شکل‌های تظاهرات اجتماعی "اعمال ناخردانه" همچون پیروی از خرافات، اعتقادات جزم‌آمیز، آداب و سنن مذهبی و غیره را ارائه داده باشد. به نظر رایش، نه تنها مکتب فاشیسم جزئی از این مقوله بود، که این مقوله حتی "مذاهب خوب" را هم در برمی‌گرفت. رایش در این کتاب به بررسی زمینه‌های روانی جنبش فاشیسم در میان توده‌ها پرداخت. او انسان ایدئولوژی زده (مکتبی) را، که مبدل به انسانی کور و متعصب شده بود و بر خلاف هرگونه عمل می‌کرد، و قادر به زندگی خود و دیگرانسان‌ها را، به منظور دستیابی به اهداف مکتبی خویش از میان ببرد، انسانی می‌دانست که امیال و خواست‌های طبیعی و همچنین میل به زندگی در او شدیداً سرکوب شده بود.

این رانیز بیفزاییم که نظرات رایش از دو طرف مورد حمل و قرار می‌گرفت. از طرف "چپ" و از طرف راست. پس از چندی او را از حزب کمونیست آلمان اخراج کردند. در ماه مارس ۱۹۳۳، پس از به قدرت رسیدن هیتلر، رایش که تحت پیگردانی‌ها قرار داشت، به همراهش آنی به شهر وین گریخت. او و آنی در آنجا برای همیشه از یکدیگر جدا شدند. رایش در اول ماه مه همان سال به دانمارک پناهنده شد، اما پس از اقامتی کوتاه، ناچاراً ترک آنجا شد، و به سوئد رفت. پس از شش ماه از سوئد هم اخراج شد و مجبور شد به نروژ پناهنده شود. از نوامبر ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۹ در نروژ زیست، و بالاخره در سال ۱۹۳۹ برای همیشه به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرد و به عنوان استاد روان‌پزشکی در مدرسه نوپژوهش‌های اجتماعی (New School for Social Research)، در شهر نیویورک، آغاز به کار کرد. رایش در همین سال با سومین همسر خود، الزه اندروو آشنا شد. تقریباً تا آخر عمر با او ماند.

درباره دوران مهاجرت و زندگی او در ایالات متحده آمریکا گفته های گوناگونی وجود دارد. عده ای بر آن اند که رایش مجبور بود در آمریکا از فعالیت های سیاسی خود دست بکشد، عده ای می گویند که او پس از تجربه های تلخ دوران گذشته، امید خود را نسبت به ادامه فعالیت های سیاسی - روانشناسانه از دست داد، و لذا بقیه عمر خود را صرف پژوهش در علوم طبیعی، بویژه بیولوژی، فیزیولوژی و بیوفیزیک کرد. عده ای دیگر آنظر بر این است که رایش بالاخره در ایالات متحده آمریکا به آرزوی دیرینه خود رسید و توانست پژوهشگر و آزمایشگاهی به پا کند و فارغ از دشواری های سیاسی، همراه با دیگر دانشمندان و پژوهشگران همفکر خود به کارهای تحقیقاتی و علمی بپردازد و آنچه را که تا آن زمان در زمینه های تئوریک و کلینیکی به آن دست یافته بود، به بومه آزمایش بگذارد. در هر صورت بومه سر دلیل، رایش پس از ورودش به آمریکا از فعالیت های سیاسی خستود عمدتاً " دست کشید و عمده وقت خود را صرف تحقیق و پژوهش کرد. او تا سال ۱۹۵۰ علاوه بر کارهای تحقیقاتی، به تدریس نیز اشتغال داشت.



وینستون چرچیل

از آن سال به بعد، تدریس رانیزرها کرده و صرفاً " به امور پژوهشی پرداخت .

رایش در دسامبر ۱۹۴۱ توسط پلیس آمریکا دستگیر شد و پس از فعالیت های بسیار، در ژانویه ۱۹۴۲ رهائی یافت . برای این دستگیری ، از طرف پلیس ، هرگز دلیلی ارائه نشد . او در سال ۱۹۵۴ ، پس از مشکلات فراوانی که مقامات آمریکائی برای او ایجاد کرده بودند ، تحت اتهام سوء استفاده از کارهای تحقیقاتی و علمی اش و همچنین کلاهبرداری و ... به دادگاه فراخوانده شد . رایش در جلسه دادگاه شرکت نکرد . دلیل او این بود که عده ای حقوقدان به نام قاضی ، دادستان و ... صلاحیت قضاوت در مورد کارهای پژوهشی و تحقیقاتی او را نداشتند . دادگاه در غیاب او را محکوم کرد . طبق رای دادگاه بسیاری از اسباب و لوازم آزمایشگاهی و همچنین اختراعاتش مصادره یا نابود شدند . در ۲۳ اوت ۱۹۵۶ ، یک ماشین باری ، بایش از شش تن از کتاب های او ، راهی کوره های زباله سوزی شد . در سال های ۶۰ - ۱۹۵۷ ، بنا به رای دادگاه ، کتاب های او در آمریکا ممنوع شدند . کتاب ها جمع آوری و سوزانده می شدند . در ماه مه ۱۹۵۶ دادگاه دیگری برای رسیدگی به اتهام " بی احترامی به دادگاه و عدم حضورش در دادگاه " تشکیل شد . او در این دادگاه به ۲ سال زندان محکوم شد . او در ۱۲ مارس ۱۹۵۷ به زندان برده شد و در صبح سوم نوامبر همان سال جسدی جان او را در تخت خوابش یافتند . علت مرگ از کار افتادن قلب ذکر شده بود .

پرویز دستمالچی / بولین ۳۰ ژوئن ۱۹۸۵

- ۱ - Emotion ، احساس ، مجله ویلهم رایش ، شماره ۱ ، سال ۱۹۸۰
- ۲ - همانجا ، مجله ویلهم رایش ، شماره ۲ ، سال ۱۹۸۱
- ۳ - همانجا ، " " " " ، شماره ۳ ، سال ۱۹۸۱
- ۴ - ویلهم رایش ، نوشته " برندا لاسکا ، ( Bernd A Laska ) ، انتشارات راولت ( Rowolt ) سپتامبر ۱۹۸۱
- ۵ - ویلهم رایش و اورگونومی ، نوشته اولارا کتیس ، انتشارات فیشر ، نوامبر ۱۹۷۳
- ۶ - روانشناسی توده های فاشیسم ، ویلهم رایش ، انتشارات مونتر ، Munter ، آمستردام ، سال ۱۹۸۰
- ۷ - ماتریالیسم دیالکتیک و روانکاوی ، ویلهم رایش ، انتشارات مونتر ، آمستردام ، سال ۱۹۸۱
- ۸ - انقلاب جنسی ، ( Sexuelle Revolution ) ، ویلهم رایش ، انتشارات فیشر ، اکتبر ۱۹۷۷ .
- ۹ - پیدایش اخلاق اجباری جنسی Einbruch der Sexuellen Revolution ، ویلهم رایش ، انتشارات فیشر ، نوامبر ۱۹۸۱